

درس دوازدهم

مقاله‌نویسی (۲)

ایده کلیدی: تقویت مهارت مسئله‌یابی و حل مسئله در قالب مقاله‌نویسی

متن و تصویر	فعالیت	کارگاه نوشتن	حکایت‌نگاری	حوزه‌های فرعی
<p>- محتوای دانشی ضروری برای شناخت اجزای یک مقاله (فهرست منابع، چکیده، کلید واژه) با مثال‌های عینی و روشن</p>	<p>- ارزیابی منابع پایانی کتاب درسی - تولید یک نوشته برای مقاله‌ای که ارائه شده است. - تحلیل قضاوتی کلیدواژه مقاله داده شده</p>	<p>- مقایسه فهرست منابع کتاب‌های درسی با هم - تکمیل اجزای مقاله‌ای که در درس قبل نوشته‌اند (چکیده، کلیدواژه و منابع) - ارزشیابی مقاله دوستان خود براساس معیارهای پایانی درس</p>	<p>بازآفرینی یک حکایت</p>	<p>- آشنایی با سایر شیوه‌های صحیح منابع‌نویسی در پژوهش - شناسایی و معرفی منابع دست اول در پژوهش - معرفی پایگاه‌های علمی و پژوهشی معتبر قابل ارجاع در پژوهش</p>

اهداف

دانش آموز بتواند:

- به ضرورت وجود چکیده و نقش آن در پژوهش پی ببرد.
- چکیده مستدل و منطقی پژوهش را تدوین کند.
- به فهم درستی از انتخاب کلید واژه در پژوهش برسد و برای یک پژوهش کلیدواژه بنویسد.
- شیوه صحیح منبع‌نویسی و ارجاع در یک مقاله علمی را بیاموزد.
- به صورت عملی نمونه‌هایی از منبع‌نویسی صحیح را ارائه نماید.

- قدرت نقد شیوه‌های منبع‌نویسی در آثار دیگران را پیدا کند.
- توانایی و مهارت خود در زمینه نقد اجزای مقاله (چکیده، کلیدواژه و منبع‌نویسی) را عملاً محک بزند.
- به بازنویسی حکایت درس یا حکایت دیگری از پریشان قآنی بپردازد.
- با حکایت‌نگاری درک خود از فرهنگ غنی بومی را غنا ببخشد.
- با حکایت‌نگاری قدرت نگارش خلاقانه خود را تقویت نماید.

روش‌های تدریس

■ نقشه مفهومی

تفکر مفهومی از کاربردهای آموزشی نظریه یادگیری معنی‌دار کلاس آزوبل است و نوعی طراحی گرافیکی است که روابط مفاهیم موجود در یک مطلب را ترسیم می‌کند (در تاج و کرد نوقابی، ۱۳۹۵: ۲۸۹). منظور از نقشه مفهومی، رسم شبکه‌ای از روابط، میان عناصر متن است.

مراحل اجرا:

- ۱ ابتدا فراگیران متن مقاله «سنگی زیر آب» را به صورت فردی مطالعه می‌کنند و مفاهیمی که به نظرشان در متن، کلیدی هستند را استخراج می‌نمایند.
- ۲ مفاهیم استخراجی را در گروه‌ها به اشتراک می‌گذارند و بر روی مفاهیم اصلی با مباحثه به توافق می‌رسند. این مفاهیم می‌توانند بین سه تا ده واژه باشند و کلید واژه متن به حساب می‌آیند.
- ۳ هر گروه موظف می‌شود در مورد هر کلید واژه، یک جمله هدایتگر و کاملاً مفهومی با تکیه بر مقاله پیش بنویسند.
- ۴ فراگیران جملات نوشته شده را با هم به اشتراک می‌گذارند و در مورد توضیح و تبیینی که از واژگان داشته‌اند به توافق می‌رسند (در مورد توضیحات به توافق می‌رسند، طبیعی است که جملات با هم متفاوت خواهند بود).
- ۵ گروه‌ها با در کنار هم قراردادن جملات و با رعایت ساختار چکیده متن خود را نهایی می‌کنند.

۶ در پایان نوبت به ارزشیابی و داوری نهایی متن‌های گروه‌ها می‌رسد که منطبق بر معیارهای اصولی که کتاب ارائه کرده است این امر محقق خواهد شد. در اینجا دانش‌آموزان در گروه مباحث مربوط به چکیده و کلیدواژه‌ها که در کتاب آمده را می‌خوانند و پس از گفتگو دربارهٔ آنها، با استفاده از معیارهای کتاب به ارزیابی تولید خود می‌پردازند. از دانش‌آموزان می‌خواهیم تمرین (۲) کارگاه نوشتن (بخش چکیده و کلیدواژه) را در منزل انجام دهند.

■ بحث گروهی

آموزش با روش بحث گروهی دارای مراحل به شرح زیر است:

انتخاب موضوع بحث: موضوعاتی که افراد را مشتاق و بحث گروهی را فعال و پرتحرک می‌سازند، انتخاب‌های مناسب هستند. موضوعات بحث برانگیز باعث افزایش سطح علاقه و در نتیجه میزان مشارکت دانش‌آموزان در فعالیت‌های گروهی می‌شوند و نیاز دانش‌آموزان به مقابله با نظرات مخالف و گوناگون را برآورده می‌سازند و همچنین سطح درک و فهم دانش‌آموزان از منطق، اطلاعات و موقعیت خود را بالا می‌برند. موضوع مورد بحث منبع نویسی است که برای جالب شدن موضوع معلم از تمرین (۱) کارگاه نوشتن استفاده می‌کند و از دانش‌آموزان می‌خواهد کتاب‌های درسی که آن روز همراه دارند را روی میز بگذارند و فهرست منابع آنها را ببینند، آنها را با هم مقایسه کنند و دربارهٔ آن گفتگو کنند.

یافتن زمینه مشترک برای بحث: قبل از شروع بحث گروهی، خوب است که دانش‌آموزان برای بحث آماده شوند. برای این منظور معلم می‌تواند از دانش‌آموزان بخواهد تا دربارهٔ موضوعی مطالعه کنند، یا فصلی از کتاب را بخوانند.

چگونگی نشستن افراد در جلسه بحث گروهی: برخلاف روش سخنرانی که در آن معلم مقابل افراد کلاس قرار می‌گیرد، در بحث گروهی معمولاً اعضای گروه به صورت دایره‌ای در کنار هم می‌نشینند و معلم نیز مانند اعضا، جایی از این دایره قرار می‌گیرد و با اعضا تماس چشمی دارد.

هدایت جریان بحث: نقش معلم در بحث گروهی باید به حداقل برسد تا دانش‌آموزان فرصت بیشتر برای شرکت در بحث داشته باشند. بهترین روش این است که معلم بعد از معرفی موضوع به صورت شنونده‌ای در آید و سکوت کند و به عنوان رئیس جلسه نظم جلسه و نوبت افراد را حفظ کند.

زمانی که بحث به بن‌بست می‌رسد یا از مسیر خود خارج می‌شود، معلم باید بحث را هدایت کند. برخی از معلمان ریاست جلسه را نیز خود به عهده نمی‌گیرند و این کار را به

یکی از اعضای کلاس واگذار می‌کنند، زیرا معتقدند که اداره جلسه بحث، فرصت گوش دادن کامل را از آنها می‌گیرد و سبب می‌شود که دانش‌آموزان به جای خطاب به یکدیگر، مرتباً معلم را مورد خطاب قرار دهند.

درنگی در قلمرو فعالیت‌ها

فعالیت‌ها:

۱ دانش‌آموز باید منابع انتهایی کتاب را بررسی نماید و به ترتیب ارائه مطلب، در معرفی منبع توجه نماید. به نظر می‌رسد این نوع یادگیری و کسب مهارت را باید «یادگیری کشفی معنادار» تلقی کرد. در این روش، یادگیرنده خود سعی در کشف مطلب دارد و یا کوشش می‌کند به راه‌های جدیدی از حل مسئله و یادگیری موضوع نائل گردد (اکبری شلدیره و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۹). در واقع طی این فعالیت به دانش‌آموزان این فرصت داده می‌شود تا براساس اصول اولیه «قاعده‌آموزی» (سیف، ۱۳۹۲: ۳۷۷). به تمرین اصول آموخته شده و تقویت و تثبیت آنها بپردازد.

۲ در قالب تکلیف چکیده‌نویسی برای تقویت درک مفاهیم کلیدی یک متن و پرورش مهارت‌های تأمل، استنباط و خلاصه‌نویسی دانش‌آموزان است. با توجه به اینکه اصول چکیده‌نویسی در کتاب درسی آمده است، این فعالیت نیز در بطن خود نوعی قاعده‌آموزی را نیز پوشش می‌دهد.

۳ مباحثه و گفت‌وگو، زمینه‌ساز پرورش تفکر انتقادی است. در طی بحث‌های گروهی، دانش‌آموزان اصول، تعاریف و مفاهیم را از راه استدلال می‌آموزند، همیاری و مشارکت را تجربه می‌کنند، یادگیری عمیق صورت می‌گیرد و رغبت دانش‌آموزان برای قرارگرفتن در فضای آموزش و یادگیری دوچندان می‌شود.

منبع‌نویسی‌های رایج

اگر چه در ایران و جهان با شیوه‌نامه‌های متعددی برای ارجاع و منبع‌نویسی روبه‌رو هستیم، اما واقعیت این است که تفاوت آنها با هم چندان زیاد نیست. به‌طور کلی همه شیوه‌نامه‌ها برای مستندسازی نقل قول‌ها و ارجاعات، دو شیوه متفاوت پیشنهاد کرده‌اند

که بر اساس تفاوت در روش تحقیق و مواد رشته‌های علمی با هم فرق دارند که در اینجا به معمول و مشهورترین شیوه ارجاع اشاره می‌کنیم که عبارت است از: سبک ارجاع به (نویسنده، تاریخ انتشار: شماره صفحه).

مثال: (محمدی، ۱۳۹۵: ۳۳) که نام نویسنده اثر، محمدی است و کتاب یا مقاله ایشان در سال ۱۳۹۵ تألیف شده است و عدد ۳۳ هم صفحه اثر را مدنظر دارد. بسته به اینکه اثر چند نویسنده داشته باشد، شیوه ارجاع متفاوت می‌شود. برای توضیحات بیشتر می‌توانید به کتاب‌های روش مقاله نویسی مراجعه نمایید.

در مورد شیوه ذکر منابع هم اختلافات جزئی وجود دارد. رایج‌ترین شکل را در دستورالعمل فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌بینیم. با این وجود، بهتر است وقتی مقاله‌ای می‌نویسیم در مورد انتخاب دستورالعمل منبع‌نویسی و شیوه ارجاع، به سایت مجله مورد نظر مراجعه و «راهنمای نویسندگان» را مرور کنیم.

درس سیزدهم کباب غاز

نمایه درس

قالب متن: داستان طنزآمیز، نثر معاصر
درون‌مایه: انتقاد همراه با طنز، شکست در زندگی، نتیجه رفتار خود آدمی است.

قلمرو فکری

- دریافت پیام متن
- ارتباط معنایی برخی از عبارات متن با ابیات فرامتنی

قلمرو ادبی

- بررسی کنایه‌های متن درسی
- شیوه‌های سبکی نویسنده

قلمرو زبانی

- بررسی واژگان املائی
- حرف ربط یا پیوند

اهداف

- آشنایی با محتوای داستان‌های اجتماعی در قالب طنز (علم)
- کاربست آموزه‌های محتوایی درس در زندگی روزمره (اخلاق)
- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن (تفکر)
- تقویت و رشد درست رفتارهای اخلاقی و اجتماعی در زندگی (ایمان)
- تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن داستانی (عمل)
- کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش ایفای نقش، روش‌سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب، نوار صوتی، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ ادبیات قصری در تاروپود تنهایی (ادبیات معاصر ایران). فتح‌الله بی‌نیاز. (۱۳۸۳). تهران: قصیده سرا.
- ۲ بررسی ادبیات امروز، استعلامی. (۱۳۵۰). تهران: انتشارات رز.
- ۳ بررسی عناصر مؤثر بر طنز در داستان کباب‌غاز محمدعلی جمال‌زاده. رعنا جوادی. اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات.
- ۴ بررسی تطبیقی داستان‌های کوتاه جمال‌زاده و موپاسان. شهرزاد لاجوردی و دیگران. (۱۳۹۵). ادبیات معاصر جهان. دوره ۲۱. شماره ۱.
- ۵ برگزیده آثار سیدمحمدعلی جمال‌زاده. محمدجعفر پوینده. (۱۳۸۲). چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن و شهاب ثاقب.
- ۶ تحلیل دگر مفهومی در داستان «کباب‌غاز» براساس دیدگاه «باختین». لیلا هاشمیان و دیگران. (۱۳۹۲). فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ۷. شماره ۲۸.
- ۷ تحلیل و بررسی کباب‌غاز. عباد پوراصل. (۱۳۸۷). رشد آموزش زبان و ادب فارسی. شماره ۸۶.
- ۸ چهل داستان کوتاه ایرانی. حسن ذوالفقاری. (۱۳۸۷). تهران: نشر نیما.
- ۹ داستان‌نویسان معاصر ایران. محمد قاسم زاد. (۱۳۸۳). تهران: هیرمند.
- ۱۰ داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران. جمال میرصادقی. (۱۳۸۲). تهران: نشر اشاره.
- ۱۱ داستان و ادبیات. جمال میرصادقی. (۱۳۸۳). تهران: انتشارات آیه مهر.
- ۱۲ روایت‌شناسی داستان‌های کوتاه محمدعلی جمال‌زاده. رحمان مشتاق‌مهر و دیگران.

(۱۳۸۷). سال ۵۱. شمارهٔ مسلسل ۲۰۷.

۱۲ سرگذشت و کار جمال‌زاده، مهرداد مهرین. (۱۳۴۲). تهران: نشر معرفت.

۱۴ کالبدشکافی بیست داستان کوتاه فارسی. حسن اصغری. (۱۳۹۶). تهران: نشر ورا.

۱۵ نقش شخصیت‌های غیرانسانی در تحلیل شخصیت‌های انسانی داستان کباب‌غاز. غلامرضا و دیگران. (۱۳۹۶). رشد آموزش زبان و ادب پارسی. شمارهٔ ۱۲۰.

تحلیل متن درس

کباب‌غاز

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه^۱. در اداره با هم‌قطارها قرار و مدار^۲ گذاشته بودیم که هر کس، اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه^۳ کباب‌غاز صحیحی^۴ بدهد، دوستان نوش جان نموده^۵، به عمر و عزتش دعا کنند. زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئلهٔ میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفت: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان ن داده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی^۶ ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عدهٔ میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

گفتم: «خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است^۷ و بودجه ابدأ اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی‌دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی‌شوند.» گفت: «تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند.»^۸

۱- قلمرو زبانی: ترفیع: بالا بردن / ترفیع رتبه: بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او است.

۲- قلمرو زبانی: قرار و مدار: به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید «مرگب

اتباعی» یا اتباع می‌گویند. نظایر دیگر در این متن: خرت و پرت، پرت و پلا / هم‌قطار: هم‌ردیف، همکار

۳- قلمرو زبانی: ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی دهند.

۴- قلمرو زبانی: صحیح: درست و حسابی

۵- قلمرو ادبی: نوش جان نمودن: کنایه از خوردن و میل کردن

۶- قلمرو ادبی: درست جلوشان درآیی: کنایه از اینکه درست پذیرایی کنی، جبران کنی.

۷- قلمرو زبانی: مالیه: درآمد، وضع مالی

۸- قلمرو زبانی: وعده بگیر: دعوت کن

قلمرو ادبی: خط بکش: کنایه از اینکه نادیده بگیر. / سماق مکیدن: کنایه از بی‌بهره ماندن، انتظار بیهوده کشیدن.

گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آزرگار^۱ یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد^۲ و شکم‌ها را مدّتی است صابون زده‌اند^۳ که کباب‌غاز بخورند و ساعت‌شماری می‌کنند^۴. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه^۵ بگیریم؟»

با اوقات تلخ گفتم: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد^۶ و بچه اول می‌میرد؟» گفتم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دست‌های دیگر. عیالم با این ترتیب موافقت کرد. اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود^۷، آش جو اعلا و کباب بَرّه ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات روبه‌راه شده است.^۸ در تخت‌خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی^۹ مصطفی نام آمده می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.^{۱۰}» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می‌شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ آسمان جُل و بی‌دست و پا و تا بخواهی بدریخت و بدقواره^{۱۱}. هر وقت می‌خواست حرفی بزند، رنگ می‌گذاشت^{۱۲} و مثل اینکه دسته هاون برنجی در گلویش گیر کرده باشد، دهنش باز می‌ماند و به خرخر می‌افتاد. به زخم گفتم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی‌شاخ و دم

۱- قلمرو زبانی: آزرگار: زمانی دراز، به‌طور مداوم، تمام و کامل

۲- قلمرو ادبی: پای می‌افتد: کنایه، فرصتی پیش می‌آید.

۳- قلمرو ادبی: شکم‌ها را صابون زده‌اند: کنایه، دل خوش کرده‌اند، به خود وعده داده‌اند.

۴- قلمرو ادبی: ساعت‌شماری کردن: کنایه، بی‌صبرانه منتظر ماندن

۵- قلمرو زبانی: عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. امانتی

۶- قلمرو زبانی: شکوم: شگون، مبارکی و میمنت. چیزی را به فال نیک گرفتن

قلمرو ادبی: اوقات تلخ: حس‌آمیزی

۷- قلمرو زبانی: معهود: بر عهده، عهده‌دار، عهد بسته. در اینجا وعده داده شده.

۸- قلمرو زبانی: مخلفات: از اصطلاحات آشپزی است؛ یعنی آنچه در کنار غذای اصلی به مشتری ارائه می‌شود.

قلمرو ادبی: روبه‌راه شدن: کنایه از آماده شدن

۹- قلمرو زبانی: دیلاقی: دراز قد

۱۰- قلمرو زبانی: شرفیاب شدن: مؤدبانه «آمدن». برابر با: شرف حضور یافتن. به خدمت رسیدن

۱۱- قلمرو زبانی: جُل: پلان، پوشش چهارپایان

قلمرو ادبی: آسمان جُل: کنایه از بی‌چیز و فقیر. آنکه هیچ ندارد. بی‌دست‌وپا: کنایه از ناتوان و بی‌عرضه/بدقواره: بدقیافه، آنکه

اندامش متناسب نیست.

۱۲- قلمرو ادبی: رنگ می‌گذاشت: رنگ می‌باخت. رنگش می‌پرید. کنایه از ترسیدن و وحشت کردن

را از سر ما بکن.»^۱ گفت: «به من دخلی ندارد!^۲ ماشاءالله هفت قرآن به میان^۳ پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بزن.»^۴ دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صلۀ ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟»^۵ لِهَذَا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر^۶ شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای^۷ بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛ مشغول تماشای و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب^۸ بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستانت هم وعده کباب غاز داده‌ای!» دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده؛ گفتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟» گفت: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حُسن کباب غاز به این است که دست‌نخورده و سر به مَهر روی میز بیاید.»^۹ حَقًّا که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت.^{۱۱} در دم ملتفت و خامت امر^{۱۲} گردیده و پس از مدتی اندیشه و استشاره^{۱۳} چاره منحصراً به فرد^{۱۴} را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم^{۱۵}. به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن است ولی پیدا

۱- قلمرو ادبی: این غول بی‌شاخ و دم: استعاره از مصطفی. معنی کنایی نیز دارد؛ یعنی کسی که ظاهرش مانند غول است اما شاخ و دم غول را ندارد و نمی‌تواند آزار برساند. از سر ما بکن: کنایه: ما را نجات بده، ما را آزاد کن.

۲- قلمرو ادبی: به من دخلی ندارد: کنایه: به من مربوط نمی‌شود.

۳- قلمرو زبانی: هفت قرآن به میان: برای پرهیز از بدی یا دور شدن از مصیبت، این جمله به صورت دعا به کار می‌رفت. برابر با:

بلا به دور!

۴- قلمرو ادبی: هر گلی هست به سر خودت بزن: مُثَل و کنایه از اینکه هر کاری کردی برای خودت کردی.

۵- قلمرو زبانی: صلۀ ارحام: به دیدار نزدیکان رفتن و احوال‌پرسی کردن. نیکی کردن به نزدیکان و اقوام

۶- قلمرو زبانی: لِهَذَا: ل (برای) + هَذَا (این). برای این منظور، بنابراین. قید مختص است.

۷- قلمرو زبانی: تک و پوز: دک و پوز. سر و وضع، قیافۀ ظاهری / کریه: زشت

۸- قلمرو ادبی: مادرمرده: کنایه از بدبخت و بیچاره / گردنش... غاز مادرمرده: تشبیه

۹- قلمرو ادبی: شیء عجاب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»، برای بیان شگفتی به کار می‌رود.

۱۰- قلمرو ادبی: سر به مَهر: کنایه از دست‌نخورده

۱۱- قلمرو ادبی: برو برگرد نداشت: بی‌برو برگرد، کنایه از قطعی و حتمی بودن

۱۲- قلمرو زبانی: وخامت: بدعاقبت بودن، بدفرجامی

۱۳- قلمرو زبانی: استشاره: مشورت کردن، رایزنی

۱۴- قلمرو زبانی: منحصراً به فرد: مخصوص، ویژه

۱۵- قلمرو ادبی: دست و پا کردن: کنایه از فراهم کردن

کردن یک گاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست^۱؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده‌ای^۲ مطلب از چه قرار است. می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی^۳ و از زیر سنگ هم شده^۴ یک عدد گاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» مصطفی، ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد^۵ و بالأخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم^۶ بیرون آمد و معلوم شد می‌فرمایند: «در این روز عید، قید گاز را باید به کلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.»

باحال استیصال^۷ پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟»^۸ با همان صدا و همان اطوار^۹، آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید؛ ولی خوب بود میهمانی را پس می‌خواندید.»^{۱۰} گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چطور پس بخوانم؟» گفتم: «خودتان را بزیند به ناخوشی و بگویند طبیب قدغن کرده^{۱۱} از تخت‌خواب پایین نیاید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفتم: «بگویند گاز خریده بودم، سگ برد.» گفتم: «تو رفقای مرا نمی‌شناسی، بچه قنداقی که نیستند،^{۱۲} خواهند گفت می‌خواستی یک گاز دیگر بخری و اصلاً پایی می‌شوند^{۱۳} که سگ را بیاور تا حسابش را دستش بدهیم.» گفتم: «بسیارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته‌اند.» دیدم زیاد پرت‌وپلا می‌گوید؛ گفتم: «مصطفی می‌دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده‌ام. این اسکناس را می‌گیری و زود می‌روی که می‌خواهم هر چه زودتر از قول من و خانم به زن عمو جانم سلام برسانی و بگویی ان‌شاءالله این سال نو به شما مبارک باشد و هزارسال به این سال‌ها برسید.»^{۱۴} معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای

۱- قلمرو ادبی: کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار بسیار سخت و دشوار

۲- قلمرو زبانی: ملتفت: متوجه، آگاه.

۳- قلمرو ادبی: چندمرده حلاجی: کنایه از اینکه چه اندازه توانایی داری و می‌توانی از عهده کار بیرون آیی.

۴- قلمرو ادبی: از زیر سنگ پیدا کردن: کنایه، انجام کار بسیار دشوار

۵- قلمرو ادبی: سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن

۶- قلمرو زبانی: نی پیچ: نی و شلنگ قلیان

قلمرو ادبی: نی پیچ حلقوم: اضافه تشبیهی

۷- قلمرو زبانی: استیصال: درماندگی

۸- قلمرو ادبی: چه خاکی به سرم بریزم: کنایه: چه کاری بکنم؟ چه چاره‌ای بیندیشم؟

۹- قلمرو زبانی: اطوار: چ طور، حرکات و رفتار بی‌مزه، ادا و اطوار

۱۰- قلمرو زبانی: میهمانی را پس می‌خواندید: دعوت را پس می‌گرفتید.

۱۱- قلمرو زبانی: قدغن: ممنوع

۱۲- قلمرو ادبی: بچه قنداقی: کنایه از ساده‌لوح و زودباور

۱۳- قلمرو ادبی: پایی شدن: کنایه از در امری اصرار ورزیدن

۱۴- قلمرو ادبی: هزار سال به این سال‌ها: کنایه از آرزوی عمر طولانی کردن

دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرف‌های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه‌ای سوار کرد^۱ که امروز مهمان‌ها دست به غاز نزنند، می‌شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.» ...

رفته‌رفته سر دماغ آدم^۲ و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد.^۳ باید خودت مهارت به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست‌زدن به این غاز برنمایند.» مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست، آثار شادی در وَجَنَاتش^۴ نمودار گردید. بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی‌آیی بنشین؟ نزدیک‌تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو بینم حال و احوالت چطور است؟ چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟»

مصطفی قد دراز و کج و مُعْوجش^۵ را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز مَحَبَّت و دل‌بستگی غیرمترقبه^۶ هرگز ندیده و نشنیده سپاس‌گزاری کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله^۷، این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی‌گذارم از اینجا بروی. امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می‌سپارم یک‌دست از لباس‌های شیک خودم هم بدهد بپوشی و نونوار که شدی^۸، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند، می‌گویی ای‌بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است^۹. از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین‌طور

۱- قلمرو ادبی: شیوه سوار کردن: کنایه از تدبیر و راه‌حلی اندیشیدن

۲- قلمرو ادبی: سردماغ آمدن: کنایه از سرحال شدن

۳- قلمرو ادبی: گره: استعاره از مشکل/ این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد: کنایه: این مشکل به دست خودت حل می‌شود.

۴- قلمرو زبانی: وجنات: ج و جنه، رخسار

۵- قلمرو زبانی: مُعْوج: در زبان عربی اسم مفعول است از مصدر اَعْوَجَج به معنی کج و ناراست.

۶- قلمرو زبانی: غیرمترقبه: غیرمنتظره، ناگهانی (مترقب: در زبان عربی اسم فاعل است به معنی نگرنده، انتظار کشنده)

۷- قلمرو زبانی: استغفرالله: شبه‌جمله یعنی از خدا آمرزش می‌خواهم.

۸- قلمرو ادبی: نونوار: کنایه: تازه‌پوش و شیک‌پوش

۹- قلمرو ادبی: گاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است: مثل و کنایه از اینکه باید در خوردن، اندازه را نگه داشت؛

نباید در خوردن از اندازه گذشت. ارتباط معنایی با:

گر گاه نباشد از تو، کاهدان از توست

دیگ شکم از طعام لبریز مکن

بر خویش ترحمی که این‌جان از توست

بسیار مخور که نان هراسان از توست

این دوری^۱ را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از آیام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم^۲ ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین جا بستری شده وبال جانست می‌گردیم^۳؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر امتناع می‌ورزی و به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی.»

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، گفت: «خوب دستگیرم شد.^۴ خاطر جمع باشید که از عهده برخواهم آمد.» دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده که ناگهان مصطفی بالباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر^۵ برآق، خرامان وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده است.^۶

آقای مصطفی‌خان با کمال متانت،^۷ تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام‌تر، به جای خود، زیردست خودم، به سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقررۀ خود برمی‌آید، قلباً مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت به کلی آسوده می‌شد.

به قصد ابراز رضایت‌مندی، تعارف‌کنان گفتم: آقای مصطفی‌خان، نوش‌جان بفرمایید. چه دردسر بدهم؟ حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس‌آرای بلا معارض شده است.^۸ به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادّعی

۱- قلمرو زبانی: دُوری: بشقاب بزرگ و مقعر

۲- قلمرو زبانی: دلی از عزا درآوردن: کنایه از سیر خوردن

۳- قلمرو زبانی: وبال: عذاب، سختی

قلمرو ادبی: وبال جانست می‌شویم: کنایه از اینکه مایه دردسر و سختی و عذاب می‌شویم.

۴- قلمرو ادبی: خوب دستگیرم شد: کنایه از اینکه کاملاً متوجه قضیه شده‌ام.

۵- قلمرو زبانی: جیر: نوعی پوست دباغی شده نرم که از آن رویه کفش و چیزهای دیگر می‌سازند.

۶- قلمرو ادبی: قالب بدن درآمدن: کنایه از اندازه و مناسب بودن

۷- قلمرو زبانی: متانت: وقار، سنگینی

۸- قلمرو زبانی: متکلم وحده: گوینده به تنهایی/ بلامعارض: بی رقیب/ مجلس‌آرا: صفت فاعلی مرخم

قلمرو ادبی: نوک جمع را چیده: کنایه از اینکه به دیگران اجازه حرف زدن نمی‌داد.

قلمرو فکری: متکلم وحده و مجلس‌آرای بلامعارض شده بود: تنها خودش حرف می‌زد و مجلس و جمع را به‌تنهایی اداره

می‌کرد و پیش می‌برد.

فضل و کمالشان می‌شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حصار چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه^۱ شاعر را بوسیده گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص^۲ او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته^۳ گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می‌دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار یکی از ادیبان کلمه «استاد» را اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حصار یک‌صدا تصدیق کردند که تخلصی بس به جاست و سزاوار حضرت ایشان است.^۴ در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. ... حالا آش‌جو و کباب بره و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه^۵ و برشته که در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

شش‌دانگ^۶ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود^۷، ولی خیر، الحمدالله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است.^۸ به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند.^۹ آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید،^{۱۰} یک لقمه هم دیگر نمی‌توانم بخورم. ... مهمان‌ها در مقابل تظاهرات شخص شخیصی^{۱۱} چون آقای استاد، دو دل مانده بودند و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و

۱- قلمرو زبانی: محظوظ: برخوردار/ جبهه: پیشانی

۲- قلمرو زبانی: ای والله: شبه‌جمله در مقام تحسین، آفرین، درود/ تخلص: در اصطلاح یعنی نام شعری شاعر

۳- قلمرو ادبی: چین به صورت انداختن: کنایه از ناراحت شدن، قیافه گرفتن

۴- قلمرو زبانی: حضرت: در اینجا برای بزرگداشت و تکریم آمده است؛ یعنی بزرگوار، آقا

قلمرو فکری: عبارت «مصطفی به رسم تحقیر... خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

از بی‌خردی بود که با جوهریان لاف‌از‌گه‌ری‌زنی‌که‌در‌کان‌تون‌یست ابوسعید ابوالخیر

۵- قلمرو زبانی: رأس: سر، واحد شمارش/ فربه: چاق

قلمرو ادبی: دلم می‌تپد: کنایه از ترسیدن و اضطراب داشتن

۶- قلمرو ادبی: شش‌دانگ: کنایه از کامل و همه

۷- قلمرو ادبی: دامن از دست رفتن: کنایه از بی‌اختیار شدن/ برگرفته از سخن سعدی در دیباجه گلستان: «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

۸- قلمرو ادبی: سرش توی حساب بود: کنایه: حواسش جمع بود.

۹- قلمرو ادبی: خوش نخواند: کنایه از اینکه کار خوبی نکرد.

۱۰- قلمرو ادبی: کنایه‌ها: تا خرخره خوردن: پرخوری کردن/ اگر سرم را از تنم جدا کنید: اگر مرا بکشید

۱۱- قلمرو زبانی: شخیص: بزرگ، باشخصیت

البته گفتن چاره‌ای نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد.^۱ دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، ... کار داشت به دل خواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی بَرغان^۲ پر کرده‌اند؛ هنوز این کلام از دهن خرد شده^۳ ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد،^۴ بی‌اختیار دست دراز کرد و یک کتف گاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می‌فرمایید با آلوی بَرغان پر شده، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت^۵ و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می‌چشیم.»

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند^۶ و در یک چشم به هم زدن، به زبان خودمانی چنان کلکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود!^۷ هر دوازده‌تن، تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خود دیدم که غاز گلگونم، لَخت لَخت طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.^۸ مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده^۹ و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش‌آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

در همان بحبوحه^{۱۰} بخوربخور، صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی‌خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد با خود شما صحبت بدارد.» یارو حساب کار خود را کرده،^{۱۱} بدون آنکه سر سوزنی^{۱۲} خود را از

۱- قلمرو زبانی: توطئه: نقشه کشیدن، زمینه‌سازی، مقدمه‌چینی/ ماسیدن: سفت و سخت شدن، گرفتن قلمرو ادبی: توطئه ما دارد می‌ماسد: نقشه ما دارد می‌گیرد.

۲- قلمرو زبانی: بَرغان: منطقه‌ای در کرج کنونی که آلوی آن شهرت دارد.

۳- قلمرو زبانی: دهن خرد شده: اصطلاحی است که در مقام نفرین آورند؛ یعنی ای کاش دهانم خرد می‌شد و این حرف را نمی‌گفتم.

۴- قلمرو ادبی: کنایه: فنرش در رفته باشد: بی‌اختیار شدن

۵- قلمرو ادبی: روی میزبان محترم را زمین انداخت: کنایه از رد کردن خواهش کسی

۶- قلمرو ادبی: به جان کسی افتادند: کنایه از حمله کردن به کسی

۷- قلمرو ادبی: در یک چشم به هم زدن: کنایه از زمان بسیار اندک/ کلکش را کردند: کنایه: از بین بردن و در متن یعنی خوردن/ به عالم وجود نهاده بود: کنایه از اینکه آفریده نشده بود.

۸- قلمرو زبانی: لَخت لَخت: پاره پاره، تکه تکه

۹- قلمرو ادبی: جماعت کرکس صفت: تشبیه/ گورستان شکم: تشبیه

۱۰- قلمرو ادبی: آب به دهانم خشک شده بود: کنایه از ترس و وحشت و تعجب

۱۱- قلمرو زبانی: بحبوحه: میان، وسط

۱۲- قلمرو زبانی: یارو: برای تحقیر می‌آورند. «و» در آن برای تحقیر است.

قلمرو ادبی: حساب کار خود را کردن: کنایه از دانستن و آگاه شدن

۱۲- قلمرو ادبی: کنایه‌ها: سر سوزن: اندکی، خود را از تک و تا انداختن: خون سردی خود را از دست دادن

تک‌وتا بیندازد، دل به دریا زده^۱ و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدیم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده‌ای،^۲ طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل‌انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب، تا حلقوم بلعیده بودی،^۳ باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی^۴ و به منی که چون تویی را صندوقچه سر^۵ خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی؟ دِ بگِیر که این ناز شستت باشد.»^۶ و باز کشیده دیگری نثارش کردم با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت نهار اثری از آن هویدا نبود، نفس‌زنان و هق‌هق کنان گفت: «پسرعمو جان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی شکمش آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.^۷ بی‌اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌نشناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند،^۸ بیرون انداختم و قدری برای به‌جا آمدن احوال در دور حیاط قدم زده، آن‌گاه با خنده تصنعی،^۹ وارد اتاق مهمان‌ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم: «آقای مصطفی‌خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش‌مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم،^{۱۰} همه را غلط دادم. فردای آن روز به خاطر آمدن که دیروز یک‌دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را به انضمام

۱- قلمرو ادبی: دل به دریا زدن: کنایه از خطر را پذیرفتن

۲- قلمرو ادبی: سیلی آب نکشیده: کنایه از محکم بودن سیلی

۳- قلمرو ادبی: خانه خراب: کنایه: بدبخت و بیچاره/ تا حلقوم بلعیده بودی: کنایه از اینکه بیش از اندازه خورده بودی.

۴- قلمرو ادبی: دین و ایمان را باختن: کنایه: عهد و پیمان را فراموش کردی. خیانت کردی.

۵- قلمرو ادبی: صندوقچه سر خود قرار داده بودم: کنایه: محرم اسرار خود می‌دانستم.

۶- قلمرو ادبی: ناز شستت باشد: کنایه: مزد هنرمندی‌ات باشد.

۷- قلمرو ادبی: شاخ درآوردن: کنایه بسیار شگفت‌زده شدن و تعجب کردن

۸- قلمرو زبانی: خمره: کوزه

۹- قلمرو ادبی: مانند موشی که...: تشبیه

۱۰- قلمرو زبانی: تصنعی: ساختگی، مصنوعی

۱۰- قلمرو ادبی: خم به ابرو آوردن: کنایه: خون‌سردی خود را از دست دادن

مایحتوی^۱، یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق شده^۲ خودم از خانه بیرون انداخته‌ام، ولی چون که تیری که از شست رفته^۳ باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلند پایه^۴ «از ماست که بر ماست»^۵ ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم^۴ که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم^۵.

کارگاه متن پژوهی

آموزه زبانی: حرف ربط

حرف ربط یا پیوند از نظر ساختمان بر دو نوع است: ساده و غیرساده؛ مانند: اگر، اما، ولی، لیکن، یا، پس، تا، چون، خواه، زیرا، که و... (ساده) و وقتی که، همان‌طور که، زیرا که، همین که، تا اینکه و... (غیرساده)

۱- قلمرو زبانی: مایحتوی: آنچه در آن است.

۲- قلمرو ادبی: چون تیری که از شست رفته باشد؛ مثل و کنایه از کاری که از دست خارج شده و دیگر قابل جبران نباشد. برابر با: آب رفته به جوی بازمی‌گردد. ارتباط معنایی با بیت زیر:

سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد **سعدی**

۳- قلمرو ادبی: از ماست که بر ماست؛ مُثَل؛ یعنی هر آنچه به ما می‌رسد نتیجه عملکرد خودمان است. برگرفته از داستانی که ناصر خسرو در قطعه‌ای آن را پرورده است:

گویند عقلی به در شهری برخاست	وز بهر طمع پر به پرواز بیاراست
ناگه ز یکی گوشه‌ازین سخت کمانی	تیری ز قضای بد بگشاد برو راست
در بال عقاب آمد آن تیر جگردوز	وز ابر مر او را به سوی خاک فرو خواست
زی تیر نگه کرد پر خویش برو دید	گفتا: «ز که نالیم؟ که از ماست که بر ماست»

عبارت با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:

گلّه ما را گله از گرگ نیست	این همه بیداد شبان می‌کند سعدی
از درد بر آیینۀ دل گرد ندارم	دارم گله از چشم خود از درد ندارم
نیاید بر دل من سخت‌تر زان	که کوبد حلقه بر در آشنایی مسعود سعد
اگر شادی است ما را اگر غم از ماست	که بر ما هر چه می‌آید هم از ماست

۴- قلمرو ادبی: پشت دست را داغ کردن: کنایه از عبرت گرفتن، توبه کردن

۵- قلمرو فکری: عبارت «تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم» با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:

یابد چگونه راه در آن زلف دست ما	جایی که شانه می‌گزد از دور پشت دست صائب
از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم	آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش حافظ

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم از پای تابه سر همه سمع و بصر شدم سعدی

همین که قهرمانان داستان به سرچشمه رسیدند با صحنه بسیار شگفت‌انگیزی روبه‌رو شدند.

حرف ربط یا پیوند از نظر کاربرد، دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته‌ساز که همراه با جمله‌های وابسته به کار می‌روند و شامل دو بخش پایه (هسته) و پیرو (وابسته) است؛ مانند: که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا اینکه...

■ **گرچه** چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند.

جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند. (جمله هسته یا پایه) **گرچه** [حرف ربط وابسته‌ساز]، چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود. (جمله وابسته یا پیرو) ■ یک‌ریز تعارف و اصرار می‌کردم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید. عبارت «یک‌ریز تعارف و اصرار می‌کردم» هسته و جمله بعد از «که» وابسته است. ب) پیوندهای همپایه‌ساز که بین دو جمله همپایه به کار می‌رود؛ مانند: اما، ولی، لیکن، و، یا...

■ درجه دوم آنکه، وی را همچون خویشان دارد و مال میان خویش و وی مشترک داند.

■ دیروز یک‌دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را از خانه بیرون انداخته‌ام ولی چون که تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد.

دانش‌های فرامتنی

محمدعلی جمال‌زاده در سال ۱۲۷۴ ش. در خانواده‌ای روحانی در اصفهان به دنیا آمد. در هفده‌سالگی برای تحصیل به بیروت رفت و سپس رهسپار پاریس شد. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را تحت عنوان «یکی بود یکی نبود» در سال ۱۳۰۰ منتشر کرد. به اعتبار همین کتاب، جمال‌زاده را آغازگر سبک واقع‌گرایی در نثر معاصر فارسی و پدر داستان‌نویسی دانسته‌اند. در این داستان‌ها گوشه‌هایی از زندگی ایرانیان در دوره مشروطه به‌صورتی انتقادی و با نثری ساده، طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه بیان شده است.

بعضی دیگر از آثار جمال زاده عبارت‌اند از: دارالمجانین، سر و ته یک کرباس، تلخ‌وشیرین، هفت کشور، شورآباد، راه‌آب‌نامه، قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار و قصه‌ما به سر رسید. (ادبیات فارسی ۱۳۸۷، ۲: ۳۰)

داستان کباب غاز فشرده و چکیده ضرب‌المثل «از ماست که بر ماست» است. این داستان دارای توصیفی خنده‌دار از واقعیتی نه‌چندان دور است که راوی از طریق سوم شخص روایت می‌کند. نویسنده داستان اگرچه به‌طورمستقیم در داستان حضور ندارد اما تیپ و ایدئولوژی فکری خود را با قدرت فکرخوانی ذهن شخصیت‌ها در متن کاملاً آشکار می‌کند و به کمک زبان عامه و با ویژگی‌های سبکی خاص خود به تصویر می‌کشد و با خواننده ارتباط ایجاد می‌کند. نویسنده با توصیف شخصیت مصطفی که شخصیت بدل یک واقعیت است، زبان طنز در متن داستان را فراهم می‌کند. اگرچه نویسنده، شخصیتی که برای مصطفی (در ابتدا دست‌وپاچلفتی) در نظر می‌گیرد، در حد و اندازه او نیست و به‌عنوان یک تیپ شخصیتی بسیار ناتوان‌تر از جایگاهی که داشته به او بخشیده شده است اما مصطفی در طول مسیر داستان ثابت می‌کند که مانند نویسنده نمی‌اندیشد و انگاره‌های ذهنی او، بازنمایی فکر راوی نیست.

میرصادقی درباره این کتاب می‌نویسد: «او وظیفه خود می‌داند که همه جزئیات را توضیح دهد. این توضیحات اگرچه اغلب به لحن طنزآمیز و هجو است، در حکم تله‌ای است که نویسنده را گرفتار زبان خطابی مقاله‌نویسی می‌کند. اغلب داستان‌هایش از جمله کباب‌غاز را بر اساس درون‌مایه‌ای خاص می‌نویسد. در ضمن آنکه می‌خواهد او را سرگرم کند، می‌خواهد چیزی هم به او یاد بدهد و درون‌مایه به گونه‌ای ارائه شده است که در پایان داستان پیامی را القا کند و این موضوع با طبیعت داستان‌نویسی و واقعیت داستان فاصله دارد.» (داستان‌نویسان نام‌آور معاصر، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۴) نویسنده برای بیان طنز از تشبیه، اغراق، تضاد، القاب غیرمعارف، طعنه و کنایه از یک سو و ساخت شخصیتی، لحن داستانی و نثر عامیانه از سوی دیگر بهره می‌برد.

ویژگی‌های نثر جمال‌زاده:

- استفاده از اشارات مذهبی در پروراندن مضامین طنزآمیز
- استفاده از عبارات ناآشنا
- کاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات عامیانه، ضرب‌المثل‌ها
- ساخت صرفی و نحوی، لهجه‌ها برای رونق داستان
- استفاده از طنز و انتقاد اجتماعی

کلان‌تر و اولی‌تر!^۱

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گرده‌ای^۲ بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت^۳ رفت. تا آخر الأمر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی‌تر.^۴

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای تعالی این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!»^۵. روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!»^۶ اشتر چون مقالات^۷ گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: «هرکه مرا ببیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!»^۸

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی

۱- سندبادنامه، ظهیری سمرقندی، به سعی و اهتمام احمد آتش، «داستان گرگ و روباه و اشتر»، ۴۹ و ۵۰.

۲- قلمرو زبانی: زاد و توشه: مترادف. ج: ازداد/ گرده‌ای: یک قرص نان

۳- قلمرو زبانی: با یکدیگر دشمنی کردن

۴- قلمرو زبانی و فکری: زاد: در اینجا یعنی سنّ و سال. آخر کار موافقت کردند که هر کدام از ایشان به سنّ و سال از دیگری بیشتر باشد به خوردن نان هم اولی‌تر و مستحق‌تر است.

۵- قلمرو فکری: من هفت روز جلوتر از این جهان زاده شده‌ام (آفرینش من بر آفرینش این جهان مقدّم است).

۶- قلمرو زبانی: موضع: جایگاه/ اعانت: یاری کردن

۷- قلمرو زبانی: مقالات: بحث و گفت‌وگو

۸- قلمرو زبانی: کلان‌تر: بزرگ‌تر

قلمرو ادبی: جهان از شما زیاد دیده‌ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته‌ام. (جهان دیده به معنی با تجربه نیز هست).

درس چهاردهم

خنده تو

نمایه درس

نوع و قالب ادبی: شعر غنایی

درون مایه: عشق و محبت و شادمانه زیستن

قلمرو معنایی

- درک بیت‌ها، دریافت پیام
متن
- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

- بررسی آرایه‌های ادبی
(تشبیه، کنایه، مجاز، نماد،
مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- دریافت معنای واژه
- انواع نشانه «ان»

اهداف

- آشنایی با پابلو نرودا و سروده «خنده تو» (علم)
- توانایی مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- پرورش روحیه بهره‌گیری مناسب از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- تقویت باور عشق به زیستن و شادمانه زندگی کردن (ایمان)
- تقویت توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی و سنجش محتوای آنها (تفکر)
- کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس کارایی گروه
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب شعر «هوا را از من بگیر خندهات را نه!»، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ شهروند آزاد جهان. پابلو نرودا، شاعر، رامین مولایی. (۱۳۷۸). نشریه گلستانه. شماره ۱۳.
- ۲ جادوگر زمین جادویی. پابلو نرودا، ابراهیم میرهاشم‌زاده. (۱۳۵۲). مجله کتاب امروز.
- ۳ هوا را از من بگیر خندهات را نه (گزینۀ شعرهای عاشقانه). پابلو نرودا. (۱۳۹۴). ترجمۀ احمد پوری، با ویراستاری کاظم فرهادی. چاپ بیست‌وششم. تهران: چشمه.
- ۴ وداع. پابلو نرودا. (۱۳۶۹). مترجم: رکن‌الدین خسروی. مجله چیستا. شماره ۶۸.

خندهٔ تو^۱

نان را از من بگیر، اگر می‌خواهی،
 هوا را از من بگیر، اما
 خنده‌ات را نه.^۲
 گلِ سرخ را از من بگیر
 سوسنی را که می‌کاری...^۳
 از پس نبردی سخت باز می‌گردم
 با چشمانی خسته
 که دنیا را دیده است
 بی‌هیچ دگرگونی،
 اما خنده‌ات که رها می‌شود
 و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید^۴
 تمامی درهای زندگی را
 به رویم می‌گشاید.^۵
 عشق من، خندهٔ تو
 در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفتد^۶
 و اگر دیدی به ناگاه خون من
 بر سنگ‌فرش خیابان جاری است^۷

۱- نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می‌نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می‌دهد. حیاتی که ما را از وابستگی‌های خویش می‌رهاند و به هستی دلنشینی پیوند می‌دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان‌هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

۲- قلمرو ادبی: نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی

۳- قلمرو ادبی و فکری: گل سرخ، نماد خنده است و خنده نیز خود نماد عشق و محبت است و شاعر در اینجا می‌گوید حیات بدون عشق معنایی ندارد.

۴- قلمرو ادبی: تشخیص: رها شدن خنده و جستن او شاعر را

۵- قلمرو ادبی: درهای زندگی: استعاره

۶- قلمرو زبانی: تاریک‌ترین لحظه‌ها: منظور لحظه‌های ناامیدی است/ قلمرو ادبی: خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که می‌شکفتد).

۷- قلمرو ادبی: تشخیص: به روی ماه خیابان و... خندیدن

بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته^۱
خنده تو، در پاییز
در کناره دریا
موج کف آلوده‌اش را
باید بفرازد^۲
و در بهاران،^۳ عشق من،
خنده‌ات را می‌خواهم
چون گلی که در انتظارش بودم،^۴
گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند.^۵
بخند بر شب^۶
بر روز، بر ماه،
بخند بر پیچ‌پیچ خیابان‌های جزیره،
اما آنگاه که چشم می‌گشایم و می‌بندم،
آنگاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند،
نان را، هوا را،
روشنی را، بهار را،^۷

۱- قلمرو زبانی: آخته: از غلاف درآمد، برهنه

قلمرو ادبی: تشبیه: خنده: مشبه، شمشیری: مشبه‌به، آخته: وجه‌شبه

قلمرو فکری: در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری‌ها غلبه می‌کنم.

۲- قلمرو ادبی: خنده تو در پاییز/ در کناره دریا/ موج کف آلوده‌اش را/ باید بفرازد: تشبیه (خنده به دریا تشبیه شده است. وجه‌شبه: موج کف آلوده‌اش را باید بفرازد). مرجع ضمیر «ش»، «دریا» است. البته به لحاظ معنایی، موج کف آلوده چون وجه‌شبه است و وجه مشترک خنده و دریا، اگر بگوییم «ش» به هر دوی آنها برمی‌گردد، بی‌ربط نیست. (در هر دو صورت در معنی خلیلی وارد نمی‌شود).

قلمرو فکری: خنده تو مانند دریا باید مواج و توفانی باشد. (به جنبش و قدرت خنده در زندگی اشاره دارد).

۳- قلمرو زبانی: «ان» در بهاران نشانه زمان

۴- قلمرو ادبی: تشبیه: خنده مانند گلی است.

۵- قلمرو فکری: گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند: گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون‌های ریخته‌شده برای استقلال کشور. شاعر خود در پی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی‌آمیزد تا بگوید من و کشورم در پی یک مطلوبیم،/ معنی: و در بهاران...: بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می‌کند؛ من نیز به‌هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ (دو نوار آبی و سرخ) نقش بسته است. (وجود من با کشورم معنا می‌یابد).

۶- قلمرو ادبی: تشخیص: خندیدن به روی شب، ماه و خیابان

۷- قلمرو ادبی: تضاد: می‌روند و باز می‌آیند، می‌گشایم و می‌بندم

قلمرو فکری: نان، هوا، روشنایی، بهار: عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می‌دهد تا بگوید که حیات بی‌خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گو اینکه بی آنها می‌توان زیست اما بی‌عشق نمی‌توان.

از من بگیر
اما خنده‌ات را هرگز
تا چشم از دنیا نبندم.^۱

یابلو نرودا

ابیات فرامتنی که با متن ارتباط معنایی دارند:

تو مست مست سرخوشی من مست بی سرسرخوشم	تو عاشق خندان لبی من بی دهان خندیده‌ام
دل از گشایش لب‌ها چو پسته نگشاید	خوش است از ته دل غنچه‌وار خندیدن
گلشن حسن از بهار عشق خرم می‌شود	اشک بلبل رنگ چون گرداندش بنم می‌شود
خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود	هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست	گفتا دل خرم تو کابین منست

آگاهی‌های فرامتنی

خنده، عصارهٔ حیات است، حیات در رستگاری. شاعر این مؤلفه را هستهٔ شعر خود قرار داده و همهٔ لذت‌های زندگی و آمال و آرزوهای شاعرانه‌اش را در قالب آن ریخته است. دیگر نیازی به شمشیر و جنگ نیست. وقتی می‌توان با خنده (عشق و محبت به هم‌نوع) بر دشمنی‌ها غلبه کرد و پیش رفت دیگر چه نیازی به جنگ است؟ درحقیقت، خنده آن فرج و موعودی است که شاعر انتظار آن را می‌کشد و امیدوار است با ظهور آن، حیات رستگاری آغاز شود.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزهٔ قلمرو زبانی: نشانهٔ «ان»

در زبان فارسی دو نشانهٔ جمع وجود دارد: «ها، ان» در واژه‌هایی از قبیل: سبزه‌ها، درختان،

۱- قلمرو ادبی: کنایه: چشم از دنیا بستن: مردن

گیاهان، زمینی‌ها و...

■ نشانهٔ جمع «ها» از «ان» کاربرد بیشتری دارد و فعال‌تر است: گل‌ها، گیاه‌ها، دیوارها

و...

■ نشانهٔ جمع «ان» در شعر و نثر ادبی کاربرد بیشتری دارد: درختان را آب دادم.

■ کلماتی که با «ها» و «ان» جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی کاربرد یکسانی ندارند و معمولاً شکل «ها» رایج‌تر است. جملهٔ «درخت‌ها را آب دادم» رایج‌تر است تا «درختان را آب دادم».

گاهی «ان» نشانهٔ جمع نیست بلکه پسوندی است که به شکل‌های گوناگون کاربرد دارد که عبارت‌اند از:

الف) پسوند زمان: پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان

ب) پسوند مکان: گیلان، دیلمان، باختران، خاوران

پ) پسوند شباهت: کوهان، ماهان

ت) پسوند قیدساز: شادان، خندان

ث) پسوند نسبت: کاویان، بابکان

کنج حکمت

مسافر

دلیم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران^۱ رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحدّ جهان خلقتش قرار داده است^۲، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک^۳ می‌پیمایند تا به

۱- قلمرو زبانی: کاربرد زمان فعل‌ها: مضارع التزامی: بگذارم، بنشینم، رسم، آیم؛ مضارع اخباری: می‌بینم، می‌پیمایند، اکتفا

نمی‌کنم و می‌روم.

قلمرو ادبی: بال‌های باد: استعاره مکنیه، باد استعاره از پرنده‌ای که دارای بال است. / زیر پا گذاشتن: کنایه از طی کردن

۲- قلمرو ادبی: دریای بی‌کران: استعاره از جهان آفرینش

۳- قلمرو زبانی: سرحد: مرز

۴- قلمرو زبانی: افلاک: ج فلک، آسمان‌ها

قلمرو ادبی: دل افلاک: تشخیص

سرمنزلِ غایی^۱ سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست.

در یک جاۀ خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحدِ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی^۲ نفس نمی‌کشد.» می‌گوید: «اوه^۳، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری؟»

ای فکر دور پرواز من^۴، بال‌های عقاب آسایت^۵ را از پرواز باز دار و تو ای کشتی تندرو خیال من^۶، همین‌جا لنگر انداز^۷؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیللر^۸

لطف تو

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز^۹

۱- قلمرو زبانی: غایی: نهایی

قلمرو فکری: از زمین بگذرم و به آسمان برسم.

۲- قلمرو زبانی: ذی‌حیات: جاندار. ذی: دارنده و صاحب

۳- قلمرو زبانی: اوه: صوت (شبه‌جمله) برای بیان شگفتی و تعجب

۴- قلمرو ادبی: ای فکر دور پرواز من: تشخیص

۵- قلمرو ادبی: بال‌های عقاب آسا: تشبیه. بال‌های فکر در دور پروازی به عقاب تشبیه شده است.

۶- قلمرو ادبی: کشتی تندرو خیال من: اضافه تشبیهی / کشتی: مشبّه‌به، خیال: مشبّه

۷- قلمرو ادبی: لنگر انداز: کنایه: بایست، توقف کن.

۸- «یوهان کریستف فریدریش شیللر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود

آثار فراوانی خلق کرد. برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم‌ستگ و برابر می‌دانند. سروده‌های شیللر شهرت بسیار دارند.»

(ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲).

۹- قلمرو زبانی: الهی: منادا / ده: بده، فعل امر / آتش‌افروز: صفت فاعلی مرخم / فعل [باشد] از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی

حذف شده است.

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از عشق / سینه: مجاز از وجود

قلمرو فکری: الهی! به من وجودی شعله‌ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق

تو باشد. مفهوم: خدایا مرا عاشق کن.

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	دل افسرده غیر از آب و گل نیست ^۱
کرامت کن درونی درد پرورد	دلی در وی درون درد و برون درد ^۲
به سوزی ده کلامم را روایی	کزان گرمی کند آتش گدایی ^۳
دلَم را داغ عشقی بر جبین نه	زبانم را بیانی آتشین ده ^۴
ندارد راه فکرم روشنایی	ز لطفت پرتوی دارم گدایی ^۵
اگر لطف تو نبود پرتوانداز	کجا فکر و کجا گنجینه راز ^۶

۱- **قلمرو زبانی:** «را»: رای اختصاص/ نیست اول: فعل خاص در معنی «ندارد» است.
قلمرو ادبی: افسرده: ایهام تضاد دارد: ۱- افسرده و بی حال ۲- یخزده و منجمد (با توجه به «سوز») / آب و گل: مجاز از وجود دل / واج آرای صامت «س»/ دل و گل: جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری: (این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل می‌کند.) هر دلی که سوز و گداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به ظاهر دل است و در حقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیات بخش است.) ارتباط معنایی با:

هر کس که نیست زنده به عشق تو مرده به	خود مرده پیش زنده دلان از فسرده به	صائب
دل به عشق است زنده در تن مرد	مرده باشد دلی که عاشق نیست	سنایی
هر که با صورت و بالای توش انسی نیست	حیوانیست که بالاش به انسان ماند	سعدی

۲- **قلمرو زبانی:** درد پرورد: صفت مفعولی مرخم/ کرامت کن: ببخش.
قلمرو ادبی: درون و برون: تضاد و مجاز از همه و سراسر/ درذ پرورد: پرورده و به وجود آمده از درد/ درد: تکرار/ واج آرای صامت «د»/ دل: مجازاً وجود

قلمرو فکری: (این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد.) درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادت‌تر کند و مرا عاشق‌تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.

۳- **قلمرو زبانی:** روایی: رونق، شایستگی/ مصراع دوم: اغراق/ مراعات نظیر: آتش، سوز و گرمی/ گدایی کند: فعل مضارع التزامی
قلمرو فکری: آن چنان سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.

۴- **قلمرو زبانی:** دلم را: «را» نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبینِ دلم نه). داغ نهادن: نشان کردن. بنده‌ها و برده‌ها را داغ می‌نهادند تا با آن نشان شناخته شوند./ جبین: پیشانی

قلمرو ادبی: جبین دل: تشخیص و استعاره/ مصراع اول: کنایه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.

بیان آتشین: حس آمیزی و کنایه از سخن گرم و گیرا و جذاب/ ده و نه: جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری: مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوز و گداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش.
۵- قلمرو فکری: اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد، راه به جایی نمی‌برد. نظامی می‌گوید:

با نور خود آشنایی‌ام ده / با ظلمت خود رهایی‌ام ده

۶- **قلمرو فکری:** اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی‌تواند به راه‌هایی از حکمت آفرینش پی ببرد.

به راه این امید پیچ در پیچ
 مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ^۱
 فرهاد و شیرین، وحشی بافقی^۲

۱- قلمرو زبانی: به: معنی حرف اضافه «در» می‌دهد./ می‌باید: لازم است.

قلمرو ادبی: راه پیچ‌درپیچ: کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری: بازگردانی: به راه این امید پیچ‌درپیچ برای من لطف تو می‌باید و دیگر هیچ نمی‌باید. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.

۲- درباره وحشی بافقی در تحمیدیه فارسی ۲ در کتاب راهنمای معلم فارسی ۲ سخن به میان آمده است. از ویژگی‌های منظومه فرهاد و شیرین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) سادگی و روانی شعر

(۲) صمیمیت زبان شعر

(۳) سوز و گداز عاطفی و دلنشین بودن شعر

- ۱ اخوان مهدی، (م. امید) گزینه اشعار. (۱۳۶۹) تهران. مروارید.
- ۲ استعلامی، محمد. درس حافظ (نقد و شرح غزل‌های خواجه شمس‌الدین محمد). (۱۳۸۳). ۲ جلد. چ دوم: تهران: سخن.
- ۳ اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. (۱۳۷۰). به کوشش منوچهر مظفریان. چ هشتم. تهران: علمی.
- ۴ اکبری شلدوره، فریدون، قاسم‌پور، حسین و علیزاده، فاطمه صغری (۱۳۹۰). روش‌های نوین یاددهی - یادگیری و کاربرد آنها در آموزش، تهران: فرتاب.
- ۵ امیرخانی، رضا. ارمیا (ادبیات امروز). (۱۳۹۵). چاپ ۲۶. تهران: افق.
- ۶ امین‌پور، قیصر (۱۳۶۵). طوفان در پراتز، تهران: حوزه هنری.
- ۷ باستانی پاریزی، محمد. از پاریز تا پاریس. (۱۳۹۴). چاپ یازدهم. تهران: نشر علم.
- ۸ برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۴۲) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چ دوم. تهران: ابن‌سینا.
- ۹ بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷) دیوان ملک الشعراى بهار. براساس نسخه ۱۳۴۴. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۰ بهن بیگی، محمد. بخارای من ایل من. (۱۳۸۹). شیراز. چاپ اول. نوید شیراز.
- ۱۱ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. (۱۳۸۵). دوره سه جلدی. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چاپ دهم. تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۲ جویس، بروس، کالهون، امیلی و هاپکینز، دیوید (۱۳۹۶). الگوهای یادگیری ابزارهایی برای تدریس، ترجمه محمود مهرمحمدی و لطفعلی عابدی، تهران: سمت.
- ۱۳ حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ (آیینة جام). تصحیح محمد قزوینی. چ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۴ حجازی، بنفشه (۱۳۹۵). ادبیات کودکان و نوجوانان (ویراست جدید): ویژگی‌ها و جنبه‌ها، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ۱۵ خاقانی شروانی (۱۳۹۳). دیوان اشعار، تهران: آگاه.
- ۱۶ درتاج، فریبرز، کرد نوقابی، رسول (۱۳۹۵). نظریه‌های آموزش (الگوها، راهبردها، روش‌ها و فنون)، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۱۷ دهخدا، علی‌اکبر. لغت نامه دهخدا. (۱۳۷۷). تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۸ رابینسون، دیوید (۱۳۹۵). نامه‌های چارلی چاپلین به دخترش، ترجمه مهشید ظریف،

تهران: سراج اندیشه.

- ۱۹ رستگار فسایی، منصور (۱۳۹۰)، انواع نثر فارسی، تهران: سمت.
- ۲۰ ریکو، گابریله. ال (۱۳۹۱). نوشتن خلاق، ترجمه: گروه مترجمان، تهران: آمه.
- ۲۱ زرین کوب، غلامحسین. (۱۳۸۴). تاریخ مردم ایران (۱). چ نهم. تهران: امیرکبیر.
- ۲۲ زمانی، کریم. (۱۳۵۸). شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر اول. چ نهم. تهران: اطلاعات.
- ۲۳ سپهری، سهراب. (۱۳۷۴). هشت کتاب. چ سیزدهم. تهران: طهوری.
- ۲۴ سعدی شیرازی، مصلح الدین عبدالله. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۲۵ _____ (۱۳۴۴). گلستان سعدی. شرح محمد خزائلی. تهران: علمی.
- ۲۶ _____ (۱۳۷۰). گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چ ششم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۲۷ _____ (۱۳۸۶). کلیات سعدی. از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود. به اهتمام محمدعلی فروغی. چ چهاردهم. تهران: امیرکبیر.
- ۲۸ _____ (۱۳۷۴). دیوان غزلیات استاد سخن سعدی. خلیل خطیب‌رهبر. چ هشتم. تهران: مهتاب.
- ۲۹ سلمانی لطف‌آبادی، عیسی. (۱۳۸۸). روایت‌سازان سنگر. تهران: نشر قلمرو فرهنگ.
- ۳۰ سنایی غزنوی، محدود بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ هفتم. تهران: سنایی.
- ۳۱ شجاعی، سید مهدی. (۱۳۸۳). سانتاماریا (مجموعه داستان). چاپ پنجم. تهران: انتشارات کتاب نیستان.
- ۳۲ شریعتی، علی. (۱۳۷۱). هبوط در کویر. چ پنجم. تهران: چاپخش.
- ۳۳ شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). در اقلیم روشنایی. چ دوم. تهران: آگاه.
- ۳۴ شکسپیر. ویلیام. (۱۳۹۶). غزواره‌ها. ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده. تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۳۵ صلح‌جو، علی. (۱۳۹۳). اصول شکسته‌نویسی (راهنمای شکستن واژه‌ها در گفت‌وگوی داستان). تهران: مرکز.
- ۳۶ فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳). دیوان اشعار، تهران: آگاه.
- ۳۷ طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۹۲). ترجمه تفسیر المیزان. ج ۱. مترجم: سیدمحمد باقر موسوی همدانی. قم: موسسه مطبوعات دارالعلم.
- ۳۸ ظهیری سمرقندی. محمد بن علی بن محمد. سندبادنامه. به اهتمام و تصحیح و

حواشی احمد آتش. تهران: نقطه.

- ۳۹ عارف قزوینی، میزا ابوالقاسم. (۱۳۰۳). دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی. برلین.
- ۴۰ عرب‌لو، احمد. (۱۳۹۶). قصه شیرین و فرهاد. تهران: انتشارات مدرسه.
- ۴۱ عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۵). تذکرة الأولیاء. از روی نسخه نیکلسون. چ پنجم. تهران: بهزاد.
- ۴۲ _____ (۱۳۲۲ هـ.ق). تذکرة الأولیاء. به سعی و اهتمام رینولد الن نیکلسون. لیدن هلند.
- ۴۳ _____ (۱۳۷۴). منطق الطیر. به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین. چ یازدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۴ _____ . (۱۳۸۹). منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- ۴۵ عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۷۳). تمهیدات. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. چ چهارم. تهران: منوچهری.
- ۴۶ غزنوی، احمد بن محمد. ترجم‌الاعاجم. (۱۳۸۹). به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری. چ دوم. تهران: اطلاعات.
- ۴۷ فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). شاهنامه. بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو. چ دوم. تهران: ققنوس.
- ۴۸ _____ . (۱۳۸۵). شاهنامه داستان‌های نامور نامه باستان. به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. چ چهارم. تهران: نشر قطره.
- ۴۹ _____ . (۱۳۶۹). شاهنامه. چ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵۰ فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۰). شرح مثنوی شریف. چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵۱ کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۰). نامه باستان. جلد سوم (داستان سیاوش). چ ششم. تهران: سمت.
- ۵۲ _____ . (۱۳۷۴). ترجمه رساله قشیریه. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵۳ گروه مؤلفان. (۸۵-۹۳). کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
- ۵۴ معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. چ نهم. تهران: امیرکبیر.
- ۵۵ معتمد دزفولی، فرامرز. (۱۳۸۷). کویر؛ تجربه مدرنیته ایرانی (بازخوانی و تفسیر کویر شریعتی). چاپ اول. تهران: قلم.

- ۵۶ مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۴). کلیات شمس تبریزی. چ هجدهم. تهران: امیرکبیر.
۵۷. _____ . مثنوی معنوی. (۱۳۷۱). مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون. چ دوم، تهران: نگاه و نشر علم.
۵۸. _____ . مثنوی معنوی. (۱۳۸۲). به اهتمام توفیق سبحانی. چاپ سوم. روزنه.
۵۹. _____ . فیه ما فیه. تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر چاپ چهارم تهران: امیرکبیر.
۶۰. میر صادقی، جمال. (۱۳۸۲). داستان نویس‌های نام‌آور معاصر ایران. تهران: اشاره.
۶۱. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۷). سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۶۲. نرودا، پابلو. (۱۳۹۴). شعرهای عاشقانه. (هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه). ترجمه احمد پوری و با ویراستاری کاظم فرهادی. تهران: چشمه.
۶۳. نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۸۳). کلیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چ بیست و ششم. تهران: امیرکبیر.
۶۴. نظامی گنجوی. (۱۳۸۳). خمسه نظامی. براساس نسخه سعدلو و مقابله با نسخه آکادمی شوروی با تصحیح وحید دستگردی، تصحیح سامیه بصیر مژدهی. بازنگریسته بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات دوستان.
۶۵. وحشی بافقی، کمال‌الدین. (۱۳۹۲). دیوان وحشی بافقی. با مقدمه سعید نفیسی. تهران: ثالث.

